

طنز در مطبوعات دوره آغازین مشروطیت

فاروق خرابی (عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه گیلان)

مقدمه

در آستانه انقلاب مشروطه، کشور ایران هنوز تمامی خصوصیات جامعه شناختی جامعه سنتی را دارا بود. حاکمیت سیاسی به شکل استبداد کهن سال ایرانی بود که می توان آن را نمونه متعارف استبداد شرقی دانست.

در قرن نوزدهم میلادی، طی یک سلسله تحولات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، رفته رفته شکاف هایی در جامعه سنتی ایران پدیدار گشت و حقایق رژیم سیاسی مبتنی بر استبداد سلطنتی مورد تردید قرار گرفت. گروه هایی از مردم شهری به ویژه عناصر اصلاح طلب دولت و دیوان، روحانیون روشن بین، تجار، و روشنفکران در افکار آزادی خواهانه غربی (آزادی های مدنی، مصونیت جان و مال فرد از تعرض، تفکیک قوای سه گانه، حاکمیت قانون) شعارهای مناسبی برای مبارزه با حکومت استبدادی قاجار یافتند. (خرابی ۱۳۸۰، ص ۱۱)

پس از یک رشته اعتراضات و تظاهرات و اجتماعات تحت عنوان نهضت عدالتخانه، کار به مهاجرت علما به قم و تحصن تجار و کسبه و پیشه وران در سفارت انگلستان انجامید و سرانجام منجر به صدور اعلان مشروطیت در جمادی الثانی ۱۳۲۴ (تابستان ۱۹۰۶) گردید. به دنبال آن، در بیشتر شهرهای ایران انجمن های مشروطه خواه تشکیل و نشر روزنامه های آزاد آغاز شد. از طریق انجمن ها و مطبوعات آزاد بود که افکار

آزادی خواهانه در سرتاسر جامعه شهری ایران انتشار یافت و تا حد زیادی پذیرفته شد. در این شرایط، صرف نظر از خواسته‌های سیاسی، که به مسئله روز جامعه ایرانی تبدیل شده بود، نگرش نسبت به معضلات موجود اجتماعی دستخوش تغییر گردید.

پیشینه طنز در ایران

در جامعه سنتی ایران، هزل و هجو به هر دو صورت عامیانه و ادیبانه سابقه طولانی دارد. لیکن برای طنز به معنای متعارف آن مصادیق فراوانی نمی‌توان یافت. برخی از حکایت‌ها و لطیفه‌های عبید زاکانی و پاره‌ای از آنچه را به بهلول و ملا نصرالدین نسبت داده شده نمونه‌های طنز می‌توان شمرد. نمونه‌های بارز طنز اجتماعی ادیبانه را به‌ویژه در اشعار سنائی و حافظ می‌توان سراغ گرفت.

طی قرن نوزدهم به‌ویژه در نیمه دوم آن، جامعه سنتی ایران دستخوش دگرگونی بی‌سابقه شد. در این هنگام، ایران از نظر اقتصادی با بازار اروپایی ارتباط یافت و به واردکننده مصنوعات ماشینی مغرب‌زمین و صادرکننده مواد خام تبدیل گردید. در اثر همین ارتباط، به تقلید از پاره‌ای از مؤسسات تمدنی غرب، مدارس نوین، روزنامه، چاپخانه در کشور ما پدید آمد و نیز از دستاوردهای فنون جدید مانند تلگراف و برق استفاده شد.

به موازات این جریان، افکار عصر روشنگری و انقلاب کبیر فرانسه نیز به جامعه ما راه یافت. در بادی امر، قشر اجتماعی محدودی از دیوانیان، تجار و روحانیون روشن بین بودند که با حقوق و آزادی‌های جوامع مدنی مغرب‌زمین آشنا گشتند و نسبت به شئون سیاسی و اجتماعی نگرش نو پیدا کردند و به بیان آن پرداختند. از جمله میرزا فتحعلی آخوندزاده زبان طنز به مفهوم نوین آن را برای بیان افکار خود برگزید. وی، در نامه‌ای که در ۲۵ مارس ۱۸۷ (تقریب روسی) به میرزا جعفر، مترجم اثر خود (تمثیلات)، ارسال داشته، متذکر می‌شود که نصایح و مواظ در بهترین صورت نیز تأثیر چندانی در اصلاح جامعه و اخلاق مردم ندارند. طبیعت انسان از خواندن و شنیدن این‌گونه مواظ و نصایح بیزار است. وی می‌افزاید:

به تجارب حکمای یورپا و به براهین قطعیه به ثبوت رسیده است که قبايح و ذمايم را از طبیعت بشریه هیچ چیز قلع نمی‌کند مگر کر تیکا و استهزا و تمسخر. (آخوندزاده، ص ۲۰۶)

میرزا ملکم خان نیز در نوشته‌های خود مکرراً از زبان طنز استفاده کرده است (نورایی ۱۳۵۳، ص ۳۰). وی، به ویژه پس از انتشار روزنامه قانون در لندن یعنی در زمانی که دیگر به کلی از دربار ایران رانده شده بود، ملاحظه را به کنار نهاد و دستگاه جاکمه ایران را با حدت و شدت و صراحت آماج انتقاد ساخت. در نوشته‌های این دوره از زندگانی ملکم، نکات و مطالب طنزآمیز فراوانی می‌یابیم. در نمره ۱۴ روزنامه قانون مطلبی با عنوان «اعلان اولیای آبدارخانه قاهره» درج شده و در آن چنین آمده است:

ای اهل ایران، این چه حرف‌های نامربوط است که آین اوقات از دهان شما بیرون می‌آید. قانون و اتفاق و حفظ حقوق چه معنی دارد. چه قانونی بهتر از شمشیر میر غضب‌های تن. چنه حقوقی روشن‌تر از آئین بندگی شما... و اگر موافق آئین این بساط عظمی جانوران دیوان ما جمیع حقوق چاکری و هست و نیست رعیتی شما را به میل خود تاراج می‌کنند و شما را از هر گروه وحشی‌گداتر و خوارتر می‌سازند شما چرا باید دلخور بشوید.

باز، در شماره (۴۱) همین روزنامه از زبان امیر بهادر جنگ آمده است:

دویست نفر امیر تومان داریم که عدد طلبکارانشان چهل مرتبه از عدد سربازانشان بیشتر است. بیست‌هزار شاهزاده داریم که حسرت نوکری تبعه خارجه را می‌کشند رنگی موجب شده است عزیزتر از پر عنقا.

متن دیگری که در آن زبان طنز در نقد اجتماعی به کار رفته معایب الرجال بی بی خانم استرابادی است که در اواخر قرن نوزدهم میلادی، در رد تأدیب النسوان به قلم یکی از شاهزادگان قاجاریه، نوشته شده است. بی بی خانم، در همان آغاز کتاب، نویسنده رساله تأدیب النسوان را چنین ارزیابی می‌کند:

عجیب‌تر اینکه این نادان خود را تربیت شده به اصطلاح متفرنگین و مستفرنگین و سیویلیزه می‌داند و خود را مقلد معلمین اروپ می‌انگازد. معلوم شد که نیم و یلیزه هم نیست (جوادی و دیگران ۱۳۷۱، ص ۱۲۰)

وی، پس از نقل قول نویسنده که، چنانچه مردی بخواهد زن خود را در آتش بیفکند، آن ضعیفه باید مطیعه باشند، می‌افزاید:

به به! مولانا تو با این فهم و ذكاء اگر کتاب نمی‌نوشتی چه می‌شد؟ (همان، ص ۱۱۹)

اگر در دوره ناصری اعتراض به صورت ترانه‌های عامیانه و با لحنی ملایم بیان می‌شد، در دوره جانشین وی لحن انتقاد شدیدتر گردید و به صورت هجو درآمد. کلنل کاساکوفسکی، افسر روس فرمانده قزاق‌خانه، در یادداشت‌های خود به تصنیف رایج و توهین‌آمیزی که

درباره شخص شاه ساخته شده بود اشاره کرده است. (کاساکوفسکی، ص ۱۲۸)
عین السلطنه، در یادداشت‌های جمادی‌الاولی ۱۳۱۴ (دومین سال سلطنت مظفرالدین شاه)، از اشعار سیاسی - انتقادی سروده شده به ضد شاه و صدراعظم یاد می‌کند (سالور و افشار، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۰۷۱). اما این قبیل سروده‌ها را باید بیشتر هجو شمرد تا طنز اجتماعی.

در دوره مظفرالدین شاه، شاهد یک رشته فعالیت‌های فرهنگی نظیر تشکیل انجمن معارف و تأسیس مدارس نوین و ایجاد روزنامه با ابتکار شخصی در تهران و پاره‌ای از شهرها هستیم (دولت‌آبادی، ج ۱، ص ۱۷۸). انتشار جراید، به رغم برقراری دستگاه سانسور، در راه ارتقای سطح فکری و فرهنگی جامعه ایران گامی بلند بود. مطبوعات امکان برقراری ارتباط میان اعضای لایه نازک فرهنگی جامعه ایران را فراهم می‌آورد. در همین دوره، در مورد ورود و رود برخی از روزنامه‌های فارسی که در خارج از ایران منتشر می‌شدند، میزانی از تساهل رعایت می‌شد. در همین شرایط است که طنز به صورت نوشته و تصویر (کاریکاتور) به جامعه ایران راه یافت و رایج گردید.

عبدالحسین خان متین السلطنه در سال ۱۳۱۸ ق / ۱۹۰۰ م روزنامه مصور و فکاهی طلوع را در بوشهر منتشر ساخت. او از جمله تحصیل کرده‌های انگشت‌شمار در انگلستان و احتمالاً از مطبوعات فکاهی آن کشور متأثر بود^۱ (صدر هاشمی، ج ۳، ص ۱۵۴-۱۵۵). او، در پاسخ به سؤال نویسنده روزنامه خورشید مشهد می‌نویسد:

هشت سال قبل، که در زیر فشار استبداد ابداء مجال دم زدن نبود، این بنده آنچه باید بگویم می‌گفتم و آنچه بایستی بنویسم می‌نوشتم... اول روزنامه کاریکاتور و مصور را در ایران بنده مخترع بودم که طلوع نام داشت... و شش هفت شماره بیشتر از طبع بیرون نیامد. به واسطه مزه و آشکال نفرت آمیزی که برای امتائی دولت دانا بود توقیف شد. (خورشید، س ۱، ش ۱۰۰، ۱۷ ذی‌حجه ۱۳۲۵)

منحیط طباطبائی (۱۳۷۵، ص ۲۱۶-۲۱۷) نیز از طلوع به عنوان اولین روزنامه مصور و فکاهی ایران یاد کرده است.

۱) آثار اقدامات فرهنگی ابن فرد فرهیخته را در تأسیس روزنامه مظفری، تشکیل انجمن سعادت مشهد و انتشار روزنامه عصر جدید در سال‌های بعد می‌توان مشاهده نمود. قریب یک دهه بعد، متین السلطنه قربانی تعصبات سیاسی اعضای کمیته مجازات گردید و به اتهام هواداری از سیاست انگلستان، تروژ شد. (نبریزی، ۱۳۶۲، ص ۳۶-۳۴)

نشریه دیگری که در واپسین سال‌های حکومت استبدادی به چاپ کاریکاتور اقدام کرد روزنامه ادب بود که در سال ۱۳۱۶ (ق به همت ادیب‌الممالک فراهانی در شهر تبریز تأسیس شد. دو سال بعد، ادیب به مشهد رفت و روزنامه ادب را در آن شهر منتشر ساخت. گوئیل کهن این روزنامه را آغازگر چاپ کاریکاتور در مطبوعات ایران می‌داند و می‌نویسد:

ادیب‌الممالک... به تاریخ چهارم رمضان ۱۳۱۸ روزنامه ادب را در این شهر منتشر ساخت و، برای نخستین بار، کاریکاتور در مطبوعات ایران ظاهر شد. کاریکاتوری که در شماره پنجم سال سوم روزنامه ادب مشهد به چاپ رسیده آغازگر استفاده از این وسیله نافذ و انتقادی در روزنامه‌های کشور به شمار می‌آید که پیام آن پیشرفت اروپائیان را در برابر عقب‌ماندگی و انحطاط آسیا مورد توجه قرار می‌دهد. (کهن ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۱۸۶ و ۱۸۸)

روزنامه ادب، پس از قریب دو سال، به تهران انتقال یافت. ظاهراً، در این زمان، ادیب‌الممالک خود به قفقاز عزیمت کرد تا بخش فارسی روزنامه ارشاد را منتشر کند و اداره روزنامه ادب را به مجد الاسلام، روزنامه‌نگار با استعداد بعدی عصر مشروطیت، واگذار کرد که بخش مصور و فکاهی را به این روزنامه افزود. (محیط طباطبائی ۱۳۷۵، ص ۲۱۷)

به فاصله کوتاهی پس از اعلان مشروطیت، سانسور بر افتاد و شمار درخور توجهی از نشریات آزاد در تهران و سایر شهرها انتشار یافت. از میان روزنامه‌هایی که در این دوره منتشر شدند شمار معدودی - آذربایجان، کشکول، حشرات الأرض، تینه - دارای محتوای طنزآمیز و حاوی تصاویر کاریکاتوری بودند و علاوه بر آن، در شماری از جراید روزانه یا هفتگی - نسیم شمال^(۱)، صوراسرافیل^(۲)، صبح صادق، خورشید، مجله استبداد، انجمن ملی ولایتی گیلان، خیر الکلام - به صورت مستمر یا گذرا، مطالب طنزگونه‌ای درج می‌شد. به موازات آن، با وجود آزادی مطبوعات، شب‌نامه‌هایی بعضاً حاوی مطالب و نکات طنزآمیز نیز انتشار می‌یافت.

اولین نشریه به زبان طنز و حاوی فکاهی و کاریکاتور در دوره اول مشروطیت روزنامه آذربایجان است که در محرم سال ۱۳۲۵ نخستین شماره آن انتشار یافت که نویسنده تاریخ مشروطه و ایران آن را روزنامه‌ای آبرومند توصیف کرده است (کسروی، ص ۲۶۹). ظاهراً بنیان‌گذاران آذربایجان روزنامه فکاهی ملانصرالدین را، که تازه در تفریس منتشر شده بود، سرمشق خود قرار داده بودند^(۳). انتشار روزنامه آذربایجان پس از بیست شماره متوقف

گردید و مؤسس آن در ماه‌های پایانی دوره حیات مجلس و مشروطه اول (صفر ۱۳۲۶) دست به انتشار روزنامه دیگری به نام حشرات الارض زد.

قریب یک ماه پس از انتشار روزنامه آذربایجان در تبریز، مجد الاسلام کرمانی روزنامه کشکول را در تهران تأسیس کرد که شماره اول آن در ۱۵ صفر ۱۳۲۵ منتشر شد. کشکول از همان شماره اول حاوی تصاویر کاریکاتوری بود. مدیر روزنامه، در «مقاله افتتاحی» انگیزه و مقاصد خود در انتشار این روزنامه را توضیح داده که تأثیر افکار آخوندزاده در آن نمودار است:

بعد از هزار سال فکر و تأمل از برای تهذیب اخلاق ملت و اشاعه تمدن و تربیت... بالأخره اتفاق کرده‌اند که بهترین وسایل این است که اعمال زشت آنها را مجسم نموده و به مردم نشان بدهند تا از دیدن آنها عبرت بگیرند. به کارهای نیک بپردازند و به راه نایستوده نروند.

نویسنده برای تحقق این مقصود استفاده از دو وسیله را امکان‌پذیر می‌داند: یکی «تیاتر و بازیگرخانه» که بزخوردازی آن از جاذبه مستلزم نواختن موزیک و اجرای رقص است. به عقیده او «تزیین مجلس تیاتر و بازیگرخانه منافی دین مبین و حضرت سید المرسلین» است؛ دیگری ساختن صورت موهومه موسوم به کاریکاتوز در روزنامه‌ها که مدیر روزنامه کشکول آن را برگزیده است. (صدر هاشمی، ج ۴، ص ۱۳۶)

روی تصویر کشکول در سر لوحه روزنامه نوشته شده بود «همه چیز دارد» و در معرفی روزنامه آمده بود:

این روزنامه از قید رسمیت و وضعیّت و مسئولیت به کلی خارج است و غرضش بر انداختن عادات زشت بربریت و مجرئی ساختن رسوم تمدن و تربیت است... (همان‌جا)

در ۱۴ جمادی الثانی سال ۱۳۲۵، یک سال پس از انتشار فرمان مشروطیت، روزنامه تنبیه به مدیریت معتمد الاطباء در تهران تأسیس گردید که روزنامه‌ای فکاهی و کاریکاتوری و طنزآمیز و ناقد توصیف شده است (صدر هاشمی، ج ۲، ص ۱۴۱؛ محیط طباطبائی ۱۳۷۵، ص ۲۱۸). به گزارش ادوارد براون، کاریکاتورهای این روزنامه رنگی بود. (براون، ج ۲، ص ۳۰۰)

روزنامه مصور و فکاهی دیگر حشرات الارض نام دارد که، در واپسین ماه‌های مشروطه و مجلس اول یعنی ۱۸ صفر ۱۳۲۶، به همت میرزا آقابوری در تبریز انتشار یافت. ظاهراً نویسندگی آن را میرزا آقا، مدیر روزنامه ناله ملت تبریز، عهده‌دار بود. در شماره چهارم

(هشتم ربیع الاول ۱۳۲۶) - به جای شعارهای رایج آن دوره مانند حُریت، عدالت، مساوات، اخوت که پاره‌ای از مطبوعات در سرلوحه خود جای می‌دادند - به طنز کسالت، عداوت، تفاق و بیعاری درج شده بود (منحیط طباطبائی ۱۳۷۵، ص ۲۲۱). این روزنامه تا زمان کودتای محمدعلی شاه و قیام مردم تبریز انتشار می‌یافته و جمعاً یازده شماره از آن به چاپ رسیده است. روزنامه صور اسرافیل، در شماره ۳۱، در سرلوحه مطالب، ذیل عنوان «اعلان یا بشارت»، انتشار این روزنامه را تبریک گفته و هواداران خود را به روی آوردن به آن توصیه و از آن به عنوان «یکی از تحفه‌های دوره جدید تاریخ ما» یاد کرده و نوشته است:

کتر روزنامه‌ای تا به حال از حیث نظم و نثر دارای این قدر از عذوبت کلام و شیرینی ادا بوده. گذشته از اینکه روزنامه مزبور حاوی خیلی از دقایق و شامل بسی از حقایق است، به صورت‌های رنگین مصور می‌باشد و، در تصویر همین صور، آن ذوق و سلیقه به کار می‌رود که در نظم و نثر آن به عمل می‌آید. (صور اسرافیل، س ۱، ش ۳۱، ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۲۶)

مطالب طنزگونه‌ای که در مطبوعات این دوره به چاپ رسیده‌اند طیف گسترده و متنوعی از موضوعات در عرصه سیاست و اجتماع را در بر می‌گیرد، از جمله تمایلات واپس‌گرایانه مخالفان مشروطه و آزادی، وضعیت دشوار قشرهای بالای جامعه به ویژه امنای دولت و دیوان در شرایط جدید و افق منزلت آنها و تلاش آنان برای جفظ موقعیت خود حتی از راه هم‌نوایی ظاهری با مشروطه‌خواهان، مظاهر عقب‌ماندگی همه‌چانه کشور و وابستگی اقتصادی به دول بیگانه، مشکلات و نابسامانی‌ها در زمینه امکانات و تسهیلات زندگی، جهل توده مردم، خودخواهی و ناپختگی مشروطه‌خواهان و حرکات افراطی و خارج از قاعده مردم تازه انقلابی شده و فرصت‌طلبی پاره‌ای از سردسته‌های مشروطه‌خواهان و امثال آن.

طی دو سال اول مشروطیت، در تهران و سایر شهرهای ایران شمار زیادی انجمن‌های ملی یا انجمن‌های آزاد تشکیل شدند. بیشتر این انجمن‌ها را هواداران مشروطه تأسیس کرده بودند که در چارچوب این تشکلهای برای دستیابی به اهداف سیاسی و اجتماعی خود فعالیت می‌کردند. بسیاری از مخالفان آزادی و مشروطه یا افراد فرصت‌طلب و ماجراجو یا عمال رژیم استبدادی نیز انجمن‌هایی تأسیس کرده بودند که ظاهری موجه داشت. در این زمان، در مجلس شورای ملی، برای اصلاح وضع مالی دولت، قوانینی به تصویب رسید که به موجب آنها مستمری‌های دریافتی درباریان و

دیوانیان قطع شد یا به شدت کاهش یافت. از جمله اقدامات در همین زمینه لغو تیول بود که اعتراض تیول داران را موجب گشت. در روزنامه صبح صادق، متنی به صورت طنز درباره انجمن تیول داران درج شده است به شرح زیر:

«اعلان مالایری - صاحب»

(قابل توجه مستبدین)

طهران میانه درخونگاه و تکیه و باغ خانه کوچه مشرفی که منتهی به خیابان دروازه قزوین می شود هفته [ای] سه روز شنبه، سه شنبه و پنجشنبه انجمن تیول منعقد و مرکب از همه طبقات است چون از ابتدا [ای] افتتاح این انجمن اشخاص مستبده به موجب رقعۀ دعوت که از طرف رؤساء این انجمن نوشته می شد می رفتند از این هفته به بعد به جهت ترضیه حال عموم مستبدین و صاحب تیولان محتشم اعلام مخفی نموده اند که بدون دعوت آن محضر مقدس را به قدم میمنت لزوم مزین فرموده و ملت بدبخت را قرین مزاحمت دارند نظامنامه انجمن محترم را هر کس طالب است طبقه هفتم نمرة ۸ به دفتر داری مخصوص اداره درک الاسفل من التار رجوع و از آنجا مطالبه فرمایند.

قیمت یک نسخه یک جوبی غیرتی. (صبح صادق، س ۱، ش ۱۰۰۶۳ جمادی الاول)

بسیاری از وابستگان رژیم استبدادی و صاحبان نفوذ سعی داشتند، با تشکیل یک انجمن جدید یا عضویت در انجمن های موجود، مشروطه خواه شمرده شوند و، در نتیجه، مصون از تعرض و با فراغت خاطر، برای نیل به مقاصد خود فعالیت کنند. روزنامه کشکول، با عنوان کردن همین جریان، تحت عنوان «انجمن تطهیر و تقدیس» مطلبی منتشر ساخت و در توضیح آن نوشت:

این انجمن به تازگی در طهران تأسیس شده و شعب آن به تمام ولایات کشیده شده است و شغل مخصوص آن انجمن این است که هر کس که متهم به استبداد شده باشد یا آن که مصدر شرارت و خیانت به دولت و ملت شده به مجرد آنکه به آن انجمن پناه ببرد از تمام گناهان گذشته و آینده پاک و منزه خواهد شد. اعضاء انجمن تمام از بزرگان مملکت و اعیان ملت هستند. بعضی از مدیران محترم جراید ملیه نیز در آن انجمن عضویت دارند و تاکنون خدمات بزرگ به دولت کرده اند و اشخاص خیلی محترم را که متهم به استبداد شده بودند تطهیر و تقدیس و تنزیه نموده اند از قبیل حشمت الملک، جهان شاه خان اسعدالدوله، اقبال الدوله امیر جنگ و غیرهم.... (کشکول، س ۱، ش ۳۷، ۵ ربیع الاول ۱۳۲۶)

همین روزنامه درباره انجمن امرا که از قبیل انجمن های یاد شده بود می نویسد:

تذیع اتهام از انجمن امراء عظام

این اوقات پاره‌ای [اعتراضات بیجا شنیده می‌شود که مردمان کم‌ظرفیت بر انجمن امراء وارد می‌نمایند... از آن جمله می‌گویند این اشخاص از صمیم قلب همراه نشده‌اند و العیاذ بالله قسم دروغ خورده‌اند دلیلشان هم این است که هیچ‌کار پیش نبرده‌اند و باری از دوش ملت برداشته‌اند و مفساد مملکت به حال خود باقی است بلکه از تاریخ معاهده آنها قدری هم بر مفساد افزوده شده است. ما برای رفع این اتهام هزار قسم دلیل و برهان داریم... اما یک دلیل حسی بسیار محکم داریم... کدام دلیل بالاتر از اینکه در کمال عجله دعای آنها مستجاب شد... و اغلب به سرکار و شغل خود منصوب شدند. باقی مانده هم آن شاءالله تعالی به‌زودی به مبتهای آرزوی خود می‌رسند و به مشاغل مقتضیه منصوب می‌شوند... (همان، س ۱، ش ۲۷، سؤال ۱۳۲۵)

نویسنده مقاله «ساده‌گویان»، که در شماره‌های متعدد روزنامه خورشید به چاپ رسیده، پس از توضیفات صاحبان قدرت که این زمان مستبدین خوانده می‌شدند، به موقعیت نسبتاً دشوار آنها در شرایط جدید اشاره می‌کند و می‌نویسد:

ما از بزرگان محترم نیستیم که دم و دستگاهی داشته باشیم و هائی و هوی راه بیندازیم و با شصت نفر آردال^۲ و فزاش و یساول و غیره راه برویم. همین‌که شما از دور دیدید، بدانید که آقا می‌آیند... مختصری برای تذکر می‌خواهیم عرض کنیم رفقائی ما یعنی عوام الناس فهمیده‌اند که اینک موسم ساز و برگ آنهاست. قرن‌ها بود به ساز مستبدین می‌رقصیدند، اکنون خواهش دارند که مستبدین هم به ساز آنها قدری خود را بجنبانند. (خورشید، س ۱، ش ۶، ۲۵ صفر ۱۳۲۵)

نسیم شمال، یا نقلی داستانی درباره مرغ لاشخور، سعی دارد نظرها را متوجه ترفند مستبدینی سازد که جامه وارونه برتن کرده‌اند و خود را مشروطه‌خواه جلوه می‌دهند. خلاصه داستان به این شرح است که روزی عاقلی^۳ به دست ایلهی افتاد. وی لاشخور را به جای شهباز گرفت و بر چشمانش سرمه کشید و بزگردنش زنگی آویخت. روزی لاشخور از دست وی فرار کرد و به سراغ خانه پیرزنی آمد که قبلاً بارها مرغان وی را ربوده بود:

پیرزن نیز اشتباه کرد به خیالش که شاهباز است گفت: الحمد لله که طالع من در ترقی است. یواش یواش نزدیک آمد، درست به دقت نگاه کرد، دید همان عاقلی لاشخور است ولی زنگی

(۲) ظاهراً همان آردل، گماشته نظامی افسران... ویراستار

(۳) ظاهراً صورت نادرست آغ (= آله، پهلوی: aluh، غناب، شاهین) که لاشخور نیست مرغ شکاری

است... ویراستار

به گردنش آویخته و سرمه به چشم هایش کشیده. پیرزن به زبان حال مترنم به این قال گردید:

ای عاقبک به حق خیدا می شناسمت از چشم‌ها و شکل و صدا می شناسمت
ای مستبد به صورت مشروطه آمدی ای لاشخوار مرغ‌زبا می شناسمت

(نسیم شمال، س ۱، ش ۱۲، ۷ محرم ۱۳۲۶)

مشهورترین متون طنز فارسی دوره اول مشروطیت «چرند و پرند» میرزا علی اکبرخان قزوینی (دخو) است که در شماره‌های متعدد روزنامه صوراسرافیل تهران به چاپ رسیده است. در این نوشته‌ها، لحن انتقاد تند متوجه مخالفان نهضت مشروطه بود که، تا چند ماه قبل از آن یعنی اعلان مشروطیت، مقدرات جامعه و مردم در دست آنها بود. دهخدا در انتقاد تند و تیز خود تقریباً هیچ ملاحظه‌ای را روانمی‌داشت. از درباریان تا دیوانیان و روحانیون و خوانین، خلاصه همه قدرتمندان و صاحبان نفوذ مخالف آزادی و مشروطیت آماج انتقادهای طنزآمیز او بودند که نمونه‌هایی از آنها نقل می‌شود:

به مناسبت جریان قطع مستمری‌های دربار به تصویب کمیسیون مالیّه مجلس، پس از ذکر مطالبی درباره «ببری خان»، گریه مشهور ناصرالدین شاه، آمده است:

از خود همین آقایان ارباب حقوق برسید؛ برسید، ببینید آیا بیشتر حقوقی که تحصیل کرده‌اید و امروز کمیسیون مالیّه کتابچه‌های آن را جلوی خودش گذاشته قلم در دست گرفته نه از خدا شرم و نه از پیغمبر آرم. می مثل رنگ‌کارهای عمارت مسعودیه از بالای صفحه تا پایین صفحه سیاه می‌کند از صدقه سر مراجع ذره‌پرورانه همین ببری خان و جانشین‌های او بود یا نبود! و آیا غالب حکام ولایات برای کاژچاقی خودشان بایستی خدمت خان برسند یا خیر؟

بلی پیرمردهای ما که سهل است جوان‌های ما هم خوب به خاطرشان می‌آید آن وقتی را که مردم عریضه‌جات خودشان را به گردن ببری خان می‌آویختند و پیش‌کشی‌ها را به توسط ایشان می‌فرستادند. اگر به حکومت میل داشتند حکم صادر می‌شد، اگر منصب می‌طلبیدند به

مقصود می‌رسیدند. (صوراسرافیل، ش ۱۸، ۲۱ شوال ۱۳۲۵)

دهخدا، در همین نوشته، به سبک رایج قسم خوردن متوسل می‌شود و ظاهراً به نقطه ضعف مخالفان مشهور مشروطه و مجلس انگشت می‌نهد و می‌نویسد:

حالا مردم خواهند گفت یقین دیگر چنته دخو خالی شده و از ناچاری این چیزها را از خودش اختراع می‌کند؛ نه، قسم به حوزه درس آقا شیخ ابوالقاسم، قسم به درد دین آقا سید علی آقا، قسم به مشروطه طلبی قوام‌الملک و امیربهادر، قسم به دولت خواهی پرنس ارفع‌الدوله... قسم به سوسیالیست بودن شاهزاده نصرت‌الدوله، قسم به فقر عینف حضرت والا ظلّ السلطان، قسم به حسن نیات انجمن فتوت... (همان‌جا)

وی مشروطه‌خواهان فرصت طلب را بنی‌پزده آماج استهزا می‌سازد. دو نمونه از آن یکی مربوط است به امیراعظم از دولتیان که خود را مشروطه‌خواه جلوه می‌داد و چندی بعد به سمت خاکم گیلان منصوب شد و در آنجا چند تن از سران تندرو مشروطه را که از فعالان انجمن ابوالفضل (انجمن عباسی) بودند به سختی مجازات کرد؛ دیگری سید جلال شهر آشوب فردی که، پس از آزادی از حبس، به منظور شکایت و احقاق حق به تهران آمد و به مشروطه‌خواهان متوسل شد. اینک شواهد مربوط به امیراعظم:

خوب رفیق، تو توی انجمن‌های طهران اینقده قسم‌های پا زخم خوردی که چه می‌دویم من قراره بند مجلسم، هواخواه مشروطه‌ام. چطور شد بات به آنجا نرسیده، مثل نایبای قاطرخونه پای روزنومه‌چی آخوندآقا اولاد پیغمبر چوب بستنی؟ (صو اسرافیل، ش ۱۷، ۱۴، شوال ۱۳۲۵)

یا مثلاً حالا بگیریم امیراعظم سه ماه از کار هر روز در عمارت بهارستان مردم را دور خودش جمع می‌کند و با حرارت دموستین، خطیب آطن، و میرابو، گوینده فرانسه، در حقیقت منافع آزادی صحبت می‌نماید. (صو اسرافیل، ش ۲۴، ۲۴، محرم ۱۳۲۶)

همین امیراعظم، پس از سپری شدن دو ماه و رسیدن خبر از ماجرای توپخانه^۵، تلگراف فرصت طلبانه‌ای به شاه می‌فرستد. (همان‌جا)

و در توصیف سید جلال شهر آشوب:

یا مثلاً آدم یک وقت سید جلال شهر آشوب را می‌بیند که در لشته‌نشاعی امین‌الدوله سنگ رعایای گرسنه را به سینه می‌زند و در محبس امیراعظم چهل و پنج روز تمام به جرم مشروطه‌طلبی شپش قلیه می‌کند و، ده روز بعد، از ستون‌های عمارت بهارستان بالا رفته جای غل جامعه را در پا و گردن به مردم نشان داده تمام مسلمان‌های دنیا را برای دادخواهی از امیراعظم به کمک می‌خواهد. آن وقت چند روز از این مقدمه نمی‌گذرد که یک شب با همان امیراعظم مثل دخ‌خلوت می‌رود. در این وقت هم آدم باز، وقتی که آن فرمایشات دل‌شکاف آقا و آن حدت و حرارت انتقام به یادش می‌افتد، بدون اراده این شعر به خاطرش می‌آید که امان از دوغ لیلی. ماستش کم بود آبش خیلی. (همان‌جا)

باز، به همان زبان طنز، میرزا جواد تبریزی و صدرالانام شیرازی از مشروطه‌خواهان مشهور را متهم به ارتباط با شاه و مستبدین و رشوه‌خواری می‌کند. (همان‌جا)

(۴) مقصود افصح‌المتکلمین، مدیر روزنامه خیرالکلام، از پایه‌گذاران انجمن عباسی است.

(۵) تلاش نافرجام محمدعلی شاه برای سرکوب مجلس و مشروطه.

(۶) از روستاهای گیلان در مشرق رشت.

روزنامه فکاهی و مصور حشرات الارض نیز، در شعر و کاریکاتور، فرصت طلبی میرزا آقا اصفهانی را بر ملا می سازد (محیط طباطبائی ۱۳۷۵، ص ۲۲۲). وی از کوشندگان جنبش مشروطه بود و، در پرتو حسن شهرت خود، از جانب مردم تبریز به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد. ظاهراً میرزا آقا بعداً با شاه و محافل مخالفان مشروطه ارتباط یافت و، به همین دلیل، انجمن ملی تبریز او را از وکالت مردم عزل کرد.

روزنامه خیر الکلام که در رشت انتشار می یافت، در وصف سخت گیری هایی که در حق مشروطه خواهان تندرو گیلان می شد به زبان طنز چنین نوشت:

مشروطه نوری جوان ما، که تازه در رشت قدم می زد، چون غریب بود، در میان کوچه ها گم شده نمی دانم در کدام خانه پنهان شده یا که دزدیده شده است. (خیر الکلام، س ۱، ش ۷، غره

شعبان ۱۳۲۵)

همین روزنامه، پس از اشاره به اینکه در گیلان در هر ماه سی و هشت روز باران می بارد از جمله می پرسد:

مشروطه نورسیده از کلیه ولایات کوچ کرده و می رود یا از کثرت باران گیلان منجر شده و رفته است. (همان، س ۱، ش ۸، ۷ شعبان ۱۳۲۵)

پس از اعلان مشروطیت و تغییر رژیم استبدادی، حکام دیگر به شیوه سابق قادر به ادامه کار نبودند و در مواردی نیز عامدانه از اجرای صحیح وظایف محوله خودداری می کردند و نتیجه این شد که در بسیاری از نقاط کشور امنیت مختل و هرج و مرج حکم فرما گردید. روزنامه خیر الکلام با نوعی ظرافت و به زبان تمثیل به این جریان اشاره دارد:

درویشی را گفتند بساط معرکه برچین. دهانش را گرفت که تمام معرکه زبانم بود. غیر از آن هم نبود. مجلس شورا حکم به حکام جور کرد که جور و ظلم نکنید. به محض صدور این حکم، روح حکومت از حکام قبض شد. حکومت ها آلت معطله گردید که حکم ایشان همان استبداد صرف بود. به رفتن استبداد قدرت از ایشان رفت. مملکت بی ساین ماند. هرج و مرج به میان آمد. (همان، س ۱، ش ۴، ۸ رجب ۱۳۲۵)

روزنامه کشکول سر مقاله یکی از شماره های خود را به ذکر شرایط آشتی مستبدین و مشروطه خواهان اختصاص داده و حصول این مقصود را به ۲۵ شرط مشروط ساخته است بیشتر مربوط به بازگرداندن حکام عهد استبداد و، به موازات آن، نفی و تبعید ناطقین مشروطه، توقیف تمام جراید، اخراج ۲۵ نفر از وکلای مجلس و نشان دادن ۲۵ نفر دیگر به انتخاب مستبدین به جای آنان، استقراض جدید از بانک روس و انگلیس،

بسته شدن تمام انجمن‌ها. آنچه در رابطه با بحث مورد نظر ما بیشتر جلب توجه می‌کند شرط بیست و چهارم است:

برگردانیدن طبایع عموم به حالت سه سال قبل (کشکول، ش ۱۳، به نقل از کهن ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۸۰-۱۸۱)

طی این دوره، که در آن بسیاری از گروه‌های اجتماعی هر یک انجمنی تشکیل داده بودند، تبنی چند از بانوان تهرانی نیز به تأسیس انجمن مبادرت کردند که با اعتراض نه تنها مخالفان مشروطیت بلکه حتی پاره‌ای از مشروطه‌خواهان رویه‌رو گشت و مسئله در مجلس شورای ملی نیز مطرح شد. در همین دوران بود که نخستین مدرسه دخترانه به همت بی بی خانم استرابادی، بانوی فرهیخته و اهل قلم، در تهران دایر گردید. این اقدام نیز اعتراض بعضی از علما را برانگیخت که در مقابله با آن مؤسس مدرسه دفاعیه‌ای، درست‌تر، شکوایه‌ای در روزنامه تمدن تهران (س ۱، ش ۱۵، ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۵) منتشر ساخت. میرزا علی‌اکبر دهخدا (دخو)، ظاهراً با نظر به همین جریان، در بخش «چرند و پرند» شماره‌های ۲۷ و ۳۱ روزنامه صوراسرافیل نوشت:

همه کس این را می‌دانند که میان ما زن را به آسم خودش صدا کردن عیب است، نه همچو عیب کوچک خیلی هم عیب بزرگ. واقعاً چه معنی دارد آدم اسم زنش را ببرد؟ تا زن اولاد ندارد می‌گویند: اهوئی!!! وقتی هم بچه دار شد اسم بچه‌اش را صدا می‌کند: مثلاً فاطمی، ابو، زقی و غیره. (صوراسرافیل، ش ۲۷، ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۶).

وی در شماره ۳۱ همین روزنامه، به صراحت به مدرسه دخترانه و انجمن زنان می‌پردازد و می‌نویسد:

من مدت‌ها بود می‌گفتم: ببین، با این همه اصرار انبیا و حکما و مردمان بزرگ دنیا به تربیت زنان، چه علت دارد که زن‌های ما چندین دفعه جمع شده عریضه‌ها به مجلس شورا و هیئت وزرا عرض کرده و، با کمال عجز و الحاح، اجازه تشکیل مدرسه به طرز جدید و ترتیب انجمن نسوان خواستند و هر دفعه وکلا و وزرای ما گذشته از اینکه همراهی نکردند ضدیت نمودند؟ در این باب خیلی فکرها کردم، خیلی به دره‌گودال‌ها رفتم و درآمد، عاقب فهمیدم همه اینها برای این است که زن‌های ایران، یعنی مادرهای ما، اعتقاد کاملی به دیزی از کار درآمده دارند... من جداً می‌گویم که اگر همه خانم‌های علم‌دوست و آقایان ترقی طلب ایران هزار علت برای این ضدیت وزرا و وکلا در کار مدرسه و انجمن زن‌ها ذکر کنند من یک نفر معتقدم که جهت اصلی آن همان اعتقاد کاملی است که مادرهای ما به دیزی از کار درآمده دارند... وکلا و وزرای ما خوب می‌دانند که اگر خانم‌های ایران دور هم جمع شوند، مدرسه

بازکنند، انجمن داشته باشند، تعلیم و تربیت بشوند کم‌کم خواهند فهمید که دیزی‌های پاک و پاکیزه بهتر از دیزی‌هایی است که دو انگشت دوده در پشت و یک وجب چربی سی و پنج ساله در در و دیوارش باشد... (صو‌راسرافیل، ش‌ن ۳۱، ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۲۶)

نویسنده «چرند و پرند»، با عنوان کردن مسئله زنان و خواسته‌های آنان، در حقیقت می‌خواهد به نتیجه مهم‌تری برسد. «دیزی از کار درآمد» در واقع نمادی است برای رجال قدیمی، و نویسنده، در روزهای پایانی حیات مشروطه و مجلس اول ده روز قبل از بمباران مجلس خواستار حذف رجال قدیمی به اصطلاح استخوان‌دار و به دور ریختن هر آن چیزی است که کهنه و قدیمی و فرسوده شده باشد:

حالا من صریح می‌گویم و وجدان تمام وزرا و وکلا و اولیای امور را شاهد می‌گیرم که اصل خرابی مملکت و بدبختی اهل ایران همان اعتقاد کاملی است که زن‌های ما به دیزی از کار درآمد دارند و بلاشک هر روز که این عقیده از میان ما مرتفع شد همان روز هم ایران به صفای بهشت برین خواهد شد و، اگر خانم‌ها و آقایان مملکت ما واقعاً طالب اصلاح‌اند، باید به هر زودی که ممکن است اول آقایان هر قدر در این مملکت ریش، جُبهه، قُطر شکم، اروسی‌های دستک‌دار و هر چه که از این قبیل نشانه و علامت استخوان باشد - همه را یک روز روشن با یک غیرت و فداکاری فوق‌الطافه با یک الاغ کرده از دروازه‌های شهر بیرون بیندازند و بعد هم خانه‌ها هر چه دیزی از کار [در] آمده در مطبخ‌ها دارند همه را برداشته بیارند و پشت سر این مسافر محترم بشکنند.

اگر این کار را بکنند، من قول صریح می‌دهم که در مدت کمی تمام خرابی‌ها اصلاح بشود.... (همان‌جا)

دهخدا، در آخرین شماره روزنامه صو‌راسرافیل که دو روز قبل از بمباران مجلس شورای ملی و سرکوب و قتل آزادی‌خواهان منتشر شد، با اشاره به خروج محمدعلی شاه از شهر و رفتن وی به باغ شاه - که در آن زمان در خارج از تهران قرار داشت - و اردوکشی وی، زیرکانه سیاسی را با لطافت طنز قرین می‌سازد و در آخرین «چرند و پرند» چنین می‌نویسد:

بین دیروز به من چی می‌گوید، می‌گوید: دولت می‌خواهد این قشون را جمع کند، مجلس را توپ بیند، خدای یک عقلی به تو بدهد یک پول زیادی به من، آدم برای یک عمارت بدلی و پاچین در رفته ۷ از پشت دروازه‌های طهران تا آن سر دنیا اردو می‌زند؟ آدم برای خراب کردن یک خانه پوسیده عهد سپهسالار آن قدر علی‌بلند، علی‌نیزه، لبوئی، جگرکی، مَشتی، فعله و

حمّال خیر می‌کند؟ به به! احمقی گفت و ابلهی باور کرد، خدا پدر صاف و صادق بچه‌های طهران را بیامرزد.

یکی دیگر می‌گوید: شاه می‌خواهد. اوّل با این قشون همه باغ شاه را بگیرد، بعد قشون بکشد بزد مهرآباد را بگیرد، ینگی امام را بگیرد، و بالاخره همه ایران را بگیرد. من می‌گویم: مرد آدم یک چیزی را نمی‌داند، خوب بگوید نمی‌دانم، دیگر لازم نیست که از خودش حرف دربیارد. شما را به خدا هیچ بچه باور می‌کند که آدم پول خرج بکند، قشون قشون کشی بکند، لک لک بیفتد توی عالم و دنیا که چه خیر است می‌روم مملکت خودم را که از پدرم به من ارث رسیده و قانون اساسی در خانواده من ارثی کرده از سر نو بگیرم؟ آین هم شد حرف؟ (صوراصرافیل، ش ۳۲، ۲۰ جمادئ الاولی ۱۳۲۶)

مدیر خیر الکلام - که به همراه چند تن از رفقاییش، همگی از جمله مشروطه خواهان تندرو، دچار حبس و شکنجه امیراعظم، حاکم عصر مشروطه گیلان، شده بود - پس از خلاصی از زندان و انتشار مجدد روزنامه خود، در مقاله‌ای با عنوان «صحبت نگارنده با هم‌زنجیر محترم»، از مذاکره خود با رحیم شیشه‌بر، رفیق هم‌مسلكش، سخن می‌گوید. هنگامی که وی را در زندان شنگول و سرخوش می‌یابد، علت را جویا می‌شود. در جواب می‌شنود که السّاعه دریافته است که از نژاد خالص ایرانی است. درباره چگونگی نیل به این دریافت می‌گوید:

من چهل سال از ستم گذشته چوب و زنجیر و حبس و کند و زندان ندیده بودم. آیا ممکن است من ایرانی باشم و به شکنجه بی‌گناهی دچار نشوم. اگر بدون این صدمات از دنیا می‌رفتم مسلماً از نسل اروپائیان محسوب می‌شدم. پس دانستم حلال زاده‌ام و در قیامت در جرگه ایرانیان خواهم محشور شدم نه در زمره اروپائیان. (خیر الکلام، س ۱، ش ۱۸، ۱۴، صفر ۱۳۲۶)

در شماره ۲۴ سال اوّل روزنامه کشکون، با اشاره به خبر بروز آشوب در بندر انزلی و غارت انبارهای برنج، مقاله‌ای به زبان طنز درج شد که پاره‌ای از آن ذیلاً نقل می‌شود:

دسته‌ای از وطن پرستان که همیشه طالب اشتها نام نیک هستند، در این ایام که از اغلب شهرها اخبار مبین بر قتل و غارت می‌رسد، طاقت نیاوردند که شهری مانند انزلی عقب بماند، لهذا در روز ۲۳ آشوبی راه انداخته و بر انبارهای برنج تاخته مقداری را غارت کردند تا همه دنیا بداند شجاعت و رشادت مردم انزلی از جاهای دیگر بیشتر است. (کشکون، س ۱، ش ۲۴، ۴ سؤال ۱۳۲۵)

نکته درخور توجه اینکه، در این شهر بندری، نهضت مشروطیت قدرتمند و دارای هواداران بسیار بود و شرح فعالیت‌ها و اقدامات انجمن ملی انزلی در مطبوعات تهران

به ویژه یومیة جبل‌المتین به چاپ می‌رسید.

در روزنامه کَشکول، طی مقاله دیگری، به برخورد میان مشروطه‌خواهان مسلح و تفنگچیان محلات شتربان و سرخاب، که هوادار میرهاشم دوجی و استبدادیان بودند، اشاره شده که متن آن خالی از لطف نیست. در این نوشته، از قول خبرنگار روزنامه، پیشنهاد شده است که، به جای جنگ گروهی، شیخ سلیم، از رهبران مشروطه‌خواهان تندرو تبریز، و میرهاشم، از روحانیون مخالف، که نویسنده هر دوی آنها را به طعنه «سردار» لقب داده، به جنگ تن‌به‌تن بپردازند:

وقایع نگار اداره می‌نویسد: بعد از محاربه عظیمه که ایام عاشورا میان دو نفر سرجنبان تبریز، آقا میرهاشم و آقا شیخ سلیم، شد، بر حسب خواهش بزرگان و شفاعت ریش سفیدان، این طور از مضدر جلالیت آقای آقا میرهاشم حکم به سکنه دوجی (شتربان) و سرخاب صادر شده که علی‌العجاله ماه محرم و صفر را متارکه نمایند تا در ماه ربیع‌الاول قرار قاطعی بین دو سردار بزرگ داده شود و عقیده ما این است که تکلیف آن دو سردار و الاتبار نامدار این است که دو نفری، به قانون ممالک متمدنه، دوئل (جنگ دو نفری) بنمایند و این همه خون ناحق مردم را نریزند و بعد از آنکه دو نفری دوئل کردند، هر کدام فتح کردند رئیس مسلم اشرار باشند و بهتر این است که روز دوئل را هم در تاریخ نهم ربیع‌الاول قرار بدهند که برای کشته شدن روز بستیار مبارکی است و هر طرف که شود کشته شود خلق بیچاره است ولی، چون فرموده‌اند الحق یعلو ولا یعلو علیه، یقین داریم فتح با شیخ سلیم مشروطه‌خواه خواهد بود و آقا میرهاشم مأمور ریاست انجمن مستبدین قیامت خواهد شد. (همان، س ۱، ش ۳۷، ۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۶)

روزنامه صوز اسرافیل نیز، با اشاره به درگیری مسلحانه مزبور، ضمن شرح جریان، به زبان طنز چنین می‌نویسد:

بیست روز بود که میجاهدین از دو طرف سنگر بسته و با هم مشغول زد و خورد بودند، یعنی اولش این طور شد که کله شتر قربانی را روز عید مجاهدین شیخ سلیم بردند برای شیخ سلیم. میرهاشم با مجاهدینش از این مسئله متغیر شدند که چرا برای میرهاشم نبرده‌اند. باری ده بیست روز بود که دکان‌ها بسته بود، ده بیست نفر هم از طرفین کشته شد. اما الحمدلله به خیر گذشت.

حالا قنسول گفته است که برای این کشته‌ها، اگر در مملکت ما بود، مجسمه از طلا می‌ریختند. حالا که شما ندارید از مفرق [کذا] بریزید برای اینکه اینها شهید مشروطه‌اند!!! مردم هم بعضی قبول کردند که برای این کار دفتر اعانه باز کرده پول جمع کنند. اما بعضی زیر بار نمی‌روند برای اینکه می‌ترسند این پول‌ها هم برود پیش اساسیه [کذا] انجمن گلستان. باری

از هر جهت اُمیّت است، یک نفر هم مستبذ در تبریز پیدا نمی‌شود. الحمدلله همه مجاهدند.

(صورت‌اسرافیل، ش ۲۳، ۱۷ محرم ۱۳۲۶)

روزنامه نسیم شمال، در مقاله‌ای با عنوان «وعده»، به تفرقه میان مشروطه‌طلبان شهر رشت و تشکیل انجمن‌های متعدّد و خصومت آنها با یکدیگر اشاره و در ایجاد وحدت میان آنها ابراز تردید می‌کند:

در همین شهر می‌بینیم، از آن روزی که مشروطه شده است، اهالی شهر چند تیره شده‌اند... یک دسته شریعت است یک دسته حقیقت است یک دسته صداقت است یک دسته وفاست یک دسته صفاست یک دسته اصناف است یک دسته اشراف است یک دسته کبیر است یک دسته روحانی است یک دسته هجرت است، همّت است، نصرت است^۱ زیاد بر این زحمت است... درست ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم این دستجات هیچ آرزویی و هیچ نیّتی ندارند مگر اینکه به جان یکدیگر افتاده همدیگر را تمام نمایند ولی باز به دل خودمان وعده می‌دهیم که امید به حول قوه الهی این دستجات متعدّده همه به هیئت متّحده در تحت شجره اتحاد بر آمده در گل شجره مشروطیت برادرانه متّحد گردند باز مثل همان چوپان می‌گوییم: بُرک نمیر بهار میاد، خربزه و خیار میاد. (نسیم شمال، س ۱، ش ۱۶، ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۶)

سید اشرف‌الدین، در نوشته دیگری، پس از اشاره به گله و شکایت هم‌ولایتی‌های جدید خود در مورد خرابی وضع پبله ابریشم و بنی‌آبی و ضایع شدن محصول برنج و اینکه کاسب‌های بازاری نیز محتاج شام شب هستند، اظهار تعجب می‌کند که چگونه این جماعت همه شب به تماشای سیرک می‌روند و پس از چند شب هفت هشت هزار تومان پول نقد به کیسه تئاترچی ریخته‌اند. وی، پس از این مقدمه چینی، می‌نویسد:

آقایان محترم خوب است وجه اشتراک ناقابل را مرحمت نموده هم نسیم شمال را از خجالت مطبوعه برهانند. (همان، س ۱، ش ۱۱، ۷ ذی‌حجه ۱۳۲۵)

سپس متذکّر می‌شود که، چون در روزنامه نوشته که عدد گیلان با کوفه برابر است و در میان رشتی‌ها نفاق وجود دارد، خوانندگان از دادن پول امتناع کرده‌اند:

البته با این حرف‌های تلخ کسی پول نخواهد داد. بلی به قاعده و عادت قدیم باید در زیر اعلان آبونه دعا کنیم و بنویسیم: آی کسی که دوازده قران پول آبونه نسیم شمال را می‌فرستی، خداوند وجود فائض‌الوجود تو را از جمیع بلیات ارضی و سماوی محافظت بفرماید. (همان‌جا)

در شماره ۸ سال اوّل، ذیل رشته مطالب چاپ شده با عنوان «افسانه»، نوشته‌ای با

(۸) بیشتر این اسامی متعلّق است به انجمن‌های رشت.

عنوان «مکتوب جهود شهری» به امضای ملا پطاس یهودی به چاپ رسیده است. مضمون نامه اش شکایت از بد رفتاری هم وطنان مسلمان با اوست:

جناب نسیم شمال، دیروز من زفته بودم بازار برای خانه یک قدری میوه بخرم به در دکان بقال پیرمردی رسیدم. در مقابل دکان دار ریش سفید ایستادم و قیمت میوه را پرسیدم. دکان دار میوه ها را در میان ترازو گذاشت، در کار کشیدن بود، دیدم یک مسلمانی یواشکی به یک مسلمان دیگر می گوید: آهای حسن عمو، جهوده پتیا. دکان دار میوه ها را کشید، در مقابل من گذاشت؛ من هم می خواستم پول میوه ها را بدهم، باز دیدم که یک مسلمان می گوید: آهای آهای حسن عمو، جهوده پتیا. خواستم میوه جات را بردارم و بروم؛ در این حین، دیدم یک مسلمانی اول صدای خروس در آورد، بعد از آن ناغافل چنان دو دستی بر سرم زد که کلامم پاره شد و جلو چشمم را گرفت. سرم به چرخ آمد، نزدیک بود چشم هایم از کاسه سرم بیرون بیاید. در این صورت چاره ام چیست؟ (همان، س ۱، ش ۸، ۱۳ ذی قعدة ۱۳۲۵)

نسیم شمال، در پاسخ وی، با اشاره به وضعیّت ناامنی و بی دفاع بودن انسان ها در شرایط تحوّل انقلابی، چنین می نویسد:

در این زمانه حالیّه با این اوضاع معشوش که سر همه بی گناه است انسان هر قدر ساق و سلامت باشد باید هر ساعت و هر دقیقه هزار شکر کند... حال ای ملا پطاس یهودی تو هم باید هزار دفعه خدا را شکر کنی که تک و تنها بی رفیق و بی کمک و بی طایفه و بی تفنگ و بی طپانچه از وسط میدان و بازار مسلمان ها ساق و سلامت جان به در برده خود را به خانه رسانده ای.

... ای ملای بیچاره ملتفت این خوشبختی نیستی برای یک «قاپاز» و یک تو سری برمی داری به اداره کاغذ می نویسی... نوشته بودی چاره ام چیست. رفیق، چاره به جز صبر نیست جناب ملا صبر، بابامی صبر، صبر کاکامی صبر صبر... (همان، س ۱، ش ۸، ۱۳ ذی قعدة ۱۳۲۵)

روزنامه نسیم شمال در نوشته ای با عنوان «مکتوب یکی از داغداران وطن»، که از سبک و سیاق آن احتمال داده می شود به خامه خود سید اشرف الدین باشد، از جمله وابستگی اقتصادی ایرانیان به روسیه را نکوهیده است. در واقع، استان های شمالی ایران، در آن اوان، عملاً بخشی از بازار اقتصادی جنوب روسیه تزاری شمرده می شدند:

تاکی باید محتاج اجانب باشیم: کلاّه روسی، قبا روسی، شلواز روسی، پیراهن روسی، سجاده روسی، به قسمی که جسد هر ایرانی را بشکافی. چهل روسی از قطرات خونسش به عمل می آید. (همان، س ۱، ش ۱۳، ۱۵ محرم ۱۳۲۶)

به دنبال آن، به زبان طنز آمده است:

بعد از این، هر چیزی که شما در روزنامه نوشتید بنده به خلاف شما خواهم نوشت. مثلاً

نوشتید: «ترباک نکشید، بیاید کار کنیم. بنده عرض می‌کنم روزی چهار مقال هم بنفزیاید تا زودتر از ترباک مسلوب‌الغیرت شده به مرض بی‌غیرتی بمیرند. مثلاً نوشتید: مسبتدین ترک ظلم کنند. بنده استدعا می‌کنم که بیشتر ظلم کنند تا امثال عباس آقا را معطل نفرمایند. زیرا که درخت کهن سال و کج پوسیده هرگز راست نخواهد شد. چیز اینکه بشکند. (همان‌جا)

در نسیم شمال، در شماره‌های متعدد، مطالب طنزآمیز متنوعی با عنوان «افسانه» درج شده است. در شماره سوم سال اول، از زبان شخصی، دز نامه‌ای خطاب به مدیر نسیم شمال، به او، از این رو که نوشته بود ما علم و صنعت و داد و ستد نداریم، اعتراض می‌شود. این شخص در پاسخ مدیر نسیم شمال، پس از برشمردن دروسی چون نحو و صرف و معانی و منطق و غیره، می‌گوید:

غیر از این علم‌ها علوم غربیه هم داریم از قبیل جُفر، رَمَل، کیمیا، سیمیا، تسخیر جن، قرطاس. این همه علوم عجیب و غریب مختص ایرانیان است. (همان، س ۱، ش ۱۳، ۳ رمضان ۱۳۲۵)

سپس به علوم دیگر می‌پردازد و می‌نویسد:

اگر چنانچه می‌گویی علم عبارت است از انجناری^{۱۰} و کپتای^{۱۱} و دریانوردی و معدن‌شناسی و فیزیک و شیمی و احداث قوه الکتریسیته و مهندسی و طبابت و علم مساحت الارض و سایر علوم جدید فرنگیان، خدا پدرت را بیمارزد چه احتیاج به اینها داریم؟ الحمدلله عوض مهندس و انجنار هزار بتا و معمار داریم. هر دلاکی در شهر ما طبیب است و هر عطاری نسخه‌نویس. (همان‌جا)

روزنامه خورشید در شماره ۱۰۴ مسئله بی‌سوادی برخی از افرادی را که در کسوت

طبابت اشتغال به کار داشتند پیش می‌کشد و می‌نویسد:

مثلاً می‌بینی شخص ادعای طبابت می‌کند، افلاطون را نمی‌پسندد، بقراط را قابل نمی‌داند، جالینوس را به نسخه‌نویسی قبول ندارد. آقا، در ایران که پای امتحان در میان نیست، فوراً قبول می‌کنند و پادشاه تمام حکیمانش می‌شمارند؛ و چون صدها نفوس محترمه شهید حکمت او شدند، آن وقت آدم بر هر بیطاری صد رحمت می‌فرستد. بلی امتحان خوب چیزی است. اگر امتحان در کار باشد، مثل من آدم ترسویی را سردار لشکر بهادران نمی‌کنند، مثل شاهزاده... را حکومت سبزووار و جوین نمی‌دهند که در آنجا اقبال السلطنه بازی درآورده شمر را شرمنده رفتار ظالمانه خود نماید. (خورشید، س ۱، ش ۱۰۴، ۲۵ ذی‌حجه ۱۳۲۵)

در شماره ۲۵ سال اول، روزنامه کشکول نیز درباره طبابت و درمان مطلبی با عنوان

(۹) قاتل اتابک اعظم (۱۰) = مهندسی

(۱۱) ظاهراً کپتانی = کاپیتانی، ناخدائی کشتی

«انجمن محترم حفظ الصّحه» به طنز درج شده که از وضعیت نامساعد موجود و آرزوهایی که تا زمان تحقق آن ظاهراً راه درازی در پیش بوده تصویری به دست داده حاوی تعریضی نسبت به اطّیای زمانه:

از اخبار موثقه که به اداره روزنامه رسیده، از طرف انجمن محترم حفظ الصّحه^{۱۲} قرار قطعی داده شده که: تا کسی ذیپلم و اجازه مخصوص از دارالفنون ایران با امضای وزارت جلیله معارف در دبیت نداشته باشد پنج سال هم پس از صدور اجازه و تصدیق از دارالفنون ایران در مریض خانه های لندن و پاریس برای تکمیل عملیات خدمت ننموده باشد و از آنجا هم شهادت نامه در دست او نباشد، ابدأ حق طبابت و شروع به معالجه کردن نداشته باشد و، اگر احياناً به مریضی دستورالعمل داده و هر چند که آن مریض هم از آن دستورالعمل استفاده نموده و خوب شود، باز هم مسئول انجمن و، به موجب قانون، یک سال حبس خواهد شد. و اگر آن مریض فوت شود، بدون هیچ تردیدی طبیب را حبس مؤبد نمایند. و الحق این قرارداد خیلی در حفظ نفوس محترمه مداخلت دارد. ولی اطّیای حالیه این قرارداد را نپذیرفتند و برای اجرای این قانون سی سال مهلت خواستند. چون مهلت در شرع جایز است، انجمن حفظ الصّحه مهلت دادند و الحمدلله این کار بزرگ به خوبی تمام شد و تا چشم به هم بزیم سی سال گذشته و، بعد از گذشتن این موعده، خطر بزرگی از مردم ایران رفع خواهد شد. (کشکول، س ۱، ش ۲۵، ۹ سؤال ۱۳۲۵)

پاره ای از مشکلات زندگی شهری، مانند سنگ فرس نبودن معابر، در فصول برف و باران عابران را با دشواری های فراوانی مواجه می ساخت. به قرار معلوم، این مسئله در شهر مشهد وضعیت بسیار ناخوشایندی داشت^(۴). روزنامه خورشید، در شماره ۱۰۳، تحت عناوین یادشده، به این مسئله می پردازد و به زبان طنز می نویسد:

مثلاً اهالی خراسان گمان می کنند که در کوچه های فرنگستان یعنی در کوچه های آن کافرهای نجس هم، مانند کوچه های ما مسلمانان پاک، در موسم زمستان، چندین رشته جبال از برف تشکیل و امتداد می یابند... ما گمان می کنیم که، در کوچه های فرنگ نیز، وقتی که برف ها آب شده، تا ده روز دیگر باید مشغول تحصیل علم شناوری بوده کمال مهارت را در قدم برداشتن و راه رفتن به خرج بدهند که اقلّ این لجن های فضله آلود تا کمر بیشتر نرسد!! (خورشید، س ۱، ش ۱۰۳، ۲۴ ذی حجه ۱۳۲۵)

در شماره ۱۰۵، نیز مجدداً به همین موضوع اشاره و سؤال می شود: چرا باید این شهر (مشهد)، که شهر مقدّس و قبه الاسلام است، با وجود تکلیف دین به نظافت، چنین

صورتی داشته باشد؟ و در توصیف شهر مشهد می آید: ..
الآن شکل دریائی را پیدا کرده که جذر و مدش گل و کثافت و کران تا کرانش امراض و عفونت است. (همان، س ۱، ش ۱۰۵، ۱۷ ذی حجه ۱۳۲۵).

سپس به زبان طنز می نویسد که شنیده که قرار است گل و لجن و کثافاتِ عشق آباد را نیز با نرخ ارزان به مشهد حمل کنند. به پیامدهای چنین اقدامی نیز اشاره می کند و تصویر رنگینی از سیمای شهز و مشاغل رایج زمانه برای سرگرم کردن مردم به دست می دهد و، سرانجام، به زبان استعاره به عرصه سیاست گریز می زند:

اگر این طور بشود، آن وقت در صحن و توی بست و کنار خیابان ها خیلی مشکل می شود که درویش ها معرکه بگیرند و میدان نقالی باز کنند و آن وقت روزی چند ساعت که از شنیدن افسانه های شیرین دبتگ علی شاه و تماشای گرزه مار، افعی ها، زهر مار و درد مار خوشوقت می شدیم محروم خواهیم ماند؛ ناچار باید برویم در انجمن چرتی ها عرش را سیر کنیم یا در خدمت بعضی حاجی ها ترد محبت بیازیم یا شش جفت در خانه را بگیریم^{۱۳} یا شش و بیش قات بشویم یا، در شطرنج سیاست، شاه را با یک رخ به زور پیاده مات سازیم. (همان جا)

در روزنامه کشکول، دست به ابتکار دیگری زده شد و، به تقلید از عبید زاکانی، مطلبی با عنوان «لغات مشکله» در آن درج گردید که تماماً به عناصر نوین حیات سیاسی و اجتماعی عصر مشروطیت مربوط است:

خسر الدتبا و الآخره، کسانی که بر ضد مجلس شورای ملی اقدام می کنند.

آدم بیکار، اعضای انجمن های غیر رسمی طهران

هیزم شکن، قشون دولت علیه ایران

مهمل و بی نتیجه، مجلس بلدیة^{۱۴} طهران

منشوش، اداره نظمیة^{۱۵} طهران

گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده، روزنامه نویس های ایران

خوش بخت، رئیس انجمن بلدیة طهران

بره دوما پاره، کسانی که سابق موجب کافی داشته اند حالا هم در مجلس عضویت دارند و

حق الوکاله می گیرند یا در جزو ادارات دولتی مستخدم هستند و حقوق می گیرند و

مواجیشان هم کسر نشند.

منجلاب، حوض جلوی شمس العماره

کارخانه میکروب‌سازی، خزانه‌های حمام‌های طهران و اصفهان فلک‌زده، شاهزاده‌های بزرگی که هم از وزارت مینوع‌اند و هم طرف رجوع کارهای دیگر مثل حکومت نمی‌شوند و هم مواجیشان را قطع کرده‌اند و جزئی برقرار مانده.
(کشکول، س ۱، ش ۲۷، سؤال ۱۳۲۵)

در شماره هفتم سال سوم روزنامه کوکب دُزی، مطلبی با عنوان «صحبت داش حسن با داش اسدالله در قهوه‌خانه عرش» به چاپ رسیده به صورت مکالمه دو نفر حاوی یک رشته مطالب جالب و طنزگونه. در این گفتگو، یکی از آن دو، ضمن اشاره به زورگونی ژاندارم، مطالبی اظهار می‌دارد که بیانگر دگرگونی در نگرش و طرز تفکر ایرانیان عصر تحوّل انقلابی است:

حالا بگو داش، آدم اوقاتش تلخ نباشد. این جاندار^{۱۶} نوکر ما نیست. اگر من و تو و داش‌ها مالیات و گمرک ندهیم، مواجب سرباز و قزاق و توپچی و جاندار از کجا داده می‌شد. وزرا، مستوفیان، قجراها از کجا حقوق به عنوان مختلف می‌بردند؟ (کوکب دُزی، س ۳، ش ۷، ۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۵)

سپس، از زبان همان فرد، به عقب‌ماندگی شدید کشور در مقایسه با جوامع پیشرفته اشاره می‌شود:

اهالی تمام دنیا باید راه آهن، امنیت طرق، آزادی خیال، خیابان‌های صاف و پاک با چراغ داشته باشند و ما هیچ نداشته باشیم و، اول شب، مثل مرغ، بریم تو خانه‌ها مان بپسیم. (همان‌جا)
روزنامه کشکول نیز، در شماره ۴۰ (آخرین شماره سال اول)، با چاپ کاریکاتوری، خط آهن را در اروپا و شتر را در ایران به عنوان وسیله باربری معرفی می‌کند که به خودی خود گویاست. (کشکول، س ۱، ش ۴۰، ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶)

به فاصله کوتاهی پس از اعلان مشروطیت، در پاره‌ای از مناطق گیلان و آذربایجان، دهقانان رعیت، که از فشار مالکان اراضی به تنگ آمده بودند، سر از اطاعت برمی‌دارند و از پرداخت بهره مالکانه به ویژه سیورسات (عوارض جانبی تحمیلی) امتناع می‌کنند. مجله استبداد - از مطبوعات هوادار مشروطه که، به قول خود، از زبان مستبدین سخن می‌راند - در جزو هشتم، مطلبی با عنوان «مکتوب از گیلان» به چاپ رسانید که گویای احوال مالکین گیلان و شکوه و شکایت آنان است. مالکان گیلان معمولاً یکی از عمال خود موسوم به «مباشر» را برای اخذ بهره مالکانه و سایر عوارض به روستا اعزام

می‌کردند. دهقانان می‌بایست عملاً بار گران کلیه هزینه‌ها و تحمیلات او را به دوش کشند. پس از اعلام مشروطیت در گیلان و آذربایجان، در شماری از روستاها، دهقانان مباشران را از روستا بیرون راندند. این اوضاع و احوال موجبات نارضایتی مالکان اراضی را فراهم آورده بود که زبان حال آنان چنین بیان شده است:

مشروطه طلبان در گیلان زیاد شدند و عرصه بر ما مستبدین تنگ شد به طوری که آدم‌های ما که بر سر املاکمان می‌رفتند دیناری نمی‌توانستند به اسم خدمتانه از احدی بگیرند... بالاخره چاره منحصر شد به اینکه داخل انجمن‌ها و مجالس مشروطه‌خواهان شویم بفضل الله تعالی از علما و اعیان کم نیستند، لیکن این تدابیر را معدودی پیشنهاد نمودند. (مجله استبداد، جزو هشتم، شعبان ۱۳۲۵)

در روزنامه نسیم شمال، که دفاع از دهقانان به مثابه محروم‌ترین گروه اجتماعی جامعه شعار آن بود، پس از تأسیس انجمن صفا که گویا متشکل از مالکان اراضی بود، متن زیر به زبان طنز چاپ شد:

لاهیجان

الحمد لله ملک‌داران و اعیان لاهیجان انجمنی تشکیل داده‌اند موسوم به صفا و شروط بسته‌اند که جان و مال و ناموس رعیت مختص ارباب باشد و رعیت دیگر هیچ‌گونه حقی چون و چرا نداشت. (نسیم شمال، سال ۱، ش ۱۲، ۷ محرم ۱۳۲۶)

در روزنامه صبح صادق، مطلبی با عنوان «زاپورت رشت» درج شد که نویسنده، در آن، کوشید تا نشان دهد چگونه و به چه طریقی مفهوم مشروطه برای مردم بیان می‌شده و فی‌المثل زنان یا روستائیان چه تصویری از مشروطه داشته‌اند:

جوی بخت چون به ایران روی آورد، کار طوری شد که مردمان دهاتی فدائی وطن و عاشق دلیاخته مشروطه از سر و دستار باک نداشتند. آیا چه طور شد که این نحو هیجان در عموم خلق پیدا شد؟ بلی از تعلیم دانایان و ثمر بیانات ناصحان که ملت وحشی را تمدن و عدالت‌خواه می‌نماید. البته وقتی که مطلب را برحسب اندازه فهم مخاطب بگویی اثر دارد... چنان‌که یکی از طالبان مشروطه را زوجه بود که ابدأ اراضی به اسم مشروطه نمی‌شد تا وقتی که از شوهر پرسید: مشروطه چیست؟ گفت: مشروطه می‌گوید مرد باید یک زن داشته باشد نه دو زن؛ چه آنکه مشروطه آن است که کار بز وفق قانون باشد... دهاتی می‌پرسد: مشروطه چیست؟ جواب داده می‌شود که مشروطه می‌گوید مالک و ارباب پيله [را] که سهمی زارع است به جبر نمی‌تواند ببرد و زیاد از مال الاجاره حق ندارد از رعیت بگیرد و ارباب نمی‌تواند رعیت را

مجبور کند که تو باید حکماً پیلۀ خود را به من بفروشی. (صیح صادق، ش ۱، ش ۷۴، ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۵)

در روزنامه انجمن ملی ولایتی گیلان، مطلب طنزآمیزی در میان مطالب عادی گزارش‌های انجمن ولایتی درج شده که در نوع خود منحصر به فرد است. صحبت از عریضه شکوائیه چهارپایان بارکش است که، به مناسبت آغاز عصر آزادی و مشروطیت، خواستار آن‌اند که رعایت حالشان بشود. سپس پاسخ انجمن به این شکوائیه آمده است. این نوشته، صرف نظر از جنبه استعاری آن، اولین اعتراض مکتوبی است که در حمایت از حیوانات در مطبوعات ما آمده است:

عریضه از اسب‌های درشکه و عژاده و دواب مکاری به این مضمون قرائت شد که گویا نعمت مشروطه و عدالت فقط برای نوع انسان باشد و برای ما نیست که بارهای ما را زیاد از قوه ما قرار می‌دهند. زبان حال ما لا ینقطع در زیر بار می‌گوید: رَبَّنَا لَا تُخَمِّلْنَا مَا لِطَافَةِ لَنَا أَبَدًا؛ به خرج درشکه‌چیان حریص و عژاده‌چی‌های طمّاع نمی‌رود و گوش پنبه غفلت‌گرفته‌شان نمی‌شنود. آخر ما هم حسرت داریم در سایه مشروطه یک خرغلطی بزینم، ساعتی نفس تازه کنیم. جواب این عریضه به اتفاق آراء این شد که در خصوص وزن بار و مژه ذهاب و ایاب آنها از رشت الی پیربازار با درشکه‌چی و عژاده‌چی و تجّار و غیرهم قراری که متضمّن مراعات آنها باشد داده شود. (انجمن ملی ولایتی گیلان، ش ۱، ش ۳، ۲۶ رجب ۱۳۲۵)

روزنامه انجمن ملی ولایتی گیلان، به دنبال آن، به اظهار نظر می‌پردازد و می‌نویسد: ما که ماشاالله همه فتی را حریفیم و در طاعت و عبادت ضعیف. مالک و خداوندتان رتوف و رحیم و تقید ذات ربوبیت به صفت کرم در آیه مبارکه مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ کمال فضل و عین القا و تعلیم است که، در جواب این عتاب، عرض کنیم: اَللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ كَرَمٌ. لکن راننده این دواب اشخاصی هستند که هر وقت این حیوان‌ها کُند برونند به ضررت زنجیر و چوب و سیخ و شلاق پوستش را می‌کنند. باز هم می‌گویند ما از شما اشرفیم و هر چه فریاد کنند: ای آقا، صاحب شأن و شرف، ای منتظر سواری براق و رفرف، ای حضرت اشرف،

تو را بار در پشت از بندگی است	و گز عجز داری سرافکنندگی است
به رحمت تویی اشرف از گاو و خر	در آراز نام شرافت مبر
چو رحمی نباشد تو را بر حمار	زیزدان دگر چشم رحمت مدار

(همان‌جا)

در نخستین ماه‌های پس از اعلان مشروطیت، به دلیل وجود سانسوز، موج شب‌نامه‌نویسی به راه افتاد. پس از انتشار مطبوعات آزاد در تهران و شهرستان‌ها نیز

سنت شب‌نامه‌نویسی قطع نشد. عین السلطنه قهرمان میرزا قاجار، از شاهدان عینی و فرهیخته انقلاب مشروطیت ایران، در یادداشت‌های ارزشمند خود متن برخی از شب‌نامه‌ها را که لحنی طنزآمیز داشتند ثبت کرده است.

یکی از شب‌نامه‌ها علیه ظل‌السلطان، پسر مستمکار ناصرالدین شاه، است که مدتی مدید حاکم بخش‌های وسیعی در مرکز و جنوب ایران بود. در این زمان، محمدعلی شاه بر سرین سلطنت نشسته و با مشروطه‌خواهان در حال رویارویی بود. ظاهراً این شرایط امیدهایی برای ظل‌السلطان پدید آورده بود که با نزدیک شدن به مشروطه‌خواهان و بند و بست با برخی از سران فرصت‌طلب، بتواند جای برادرزاده خود را اشغال کند و به پادشاهی برسد.

در این شب‌نامه، نویسنده او را از این رو که سال‌ها در حسرت نیل به مقام سلطنت بوده «شاهزاده حسرت میرزا زید جنون» خطاب می‌کند و می‌نویسد:

از یک مملکت خراب ایران بیش از دویست کرور قسمت شما نخواهد شد. حاج سیاح و میرزا مرتضی خان^{۱۷} و آقا میرزا محسن^{۱۸} گولت نزنند. عاشق جمالت نیستند. پولت را می‌خواهند. اگر تمام دارائی خودت را به انجمن آذربایجان تقدیم کنی، می‌گیرند و می‌خورند و فاتحه می‌خوانند. (سالور و افشار ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۹۵۹)

چنان‌که از دنباله متن شب‌نامه پیداست، نویسنده، به لحاظ مسیله، با سران مشروطه‌خواهان مخالف است:

تو نمی‌دانی در آنجا چه گرگ‌ها هستند. مگر تقی‌زاده مرده است که بگذارد مثل تو سفیه خونخوار بی‌رحمی رئیس مجلس شورا بشوی و اساس مشروطیت را به هم بزنی. اگر عوض یک طاقه شال و صد تومان هزار طاقه شال و هزار تومان به آقا سید جمال بدهی، نمی‌تواند به جهت تو کار بکند... اگر عاقل تشریف داشتید، می‌دیدید که سلطنت مستبده از ایران به وادی نیران رفت. دیگر محال است که برگردد. (همان‌جا)

در پایان، تعریضی نیز به سید جمال واعظ و ملک‌المتکلمین، دو خطیب مشهور مشروطه‌خواه که در زمره تندروان بودند، دارد:

اگرچه عقیده سید جمال و میرزا نصرالله ملک این است که انسان زیر دست و پای سگ‌های فرنگی‌ها را بکند و جاروب کند بهتر از این است که رعیت پادشاهان اسلام باشد. (همان‌جا)
عین‌السلطنه، ذیل یادداشت‌های ربیع‌الاول ۱۳۲۶ خود، شب‌نامه‌ای به نام «خرنامه»

نقل می‌کند و، پس از توصیف سرلوح آن که بصورت الاغی در آن ترسیم شده بود، متذکر می‌گردد که، در بالای سر حیوان، شعار «زنده باد خُریت» درج شده که آشکارا طعنه‌ای به شعار «زنده باد خُریت» مشروطه‌خواهان و آزادی‌طلبان بود. لحن شب‌نامه به صراحت بر ضد مشروطه‌خواهان به‌ویژه مشروطه‌خواهان تندرو است. (همان، ص ۲۰۲۵)

عین‌السلطنه، در یادداشت‌های روز نهم جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ یعنی چند روز قبل از بمباران مجلس، شب‌نامه‌ای را نقل می‌کند که، در آن، از ظلّ السلطان با عنوان «حسرت به دل میرزا» یاد شده و، علاوه بر آن، سران و رهبران مشروطه‌خواهان تندرو به فساد مالی متهم شده‌اند:

به حضرت آقای تقی‌زاده گفتم: تمام انجمن‌های طهران جهت مخارج درمانده انجمن آذربایجان قریب صد هزار تومان از کجا در صندوق اعانه جمع کردند؟ فرمودند تو از وسیله‌سازی‌های خدا خبر نداری.

خدمت آقای آقا سید جمال عرض کردم: ای زنده‌کننده ملت ایران، شما که صد هزار قسم می‌خورید که سالی سیصد تومان زیاد تر دخل ندارم، پس از دو سال شش هزار تومان خانه چگونه خریدید و این همه پول را پیش همسایگان از کجا گذاردی. گفت جدّ بزرگوارم عطا فرمود. به آقا سید رضای شیرازی گفتم: قزاق بیچاره را با ششلول کشتن آدم را مشروطه‌طلب می‌کند؟ گفت حرف مزین سرت را می‌برند.

بهاء‌الواعظین را گفتم: سرکار تا پارسال مزد مندزس بودید؛ چه شد این قسم از آب بیرون آمد؟ جواب داد کمال همنشین دزمن اثر کرد وگرنه... (سالور و افشار ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۲۰۹)

ظاهراً خود عین‌السلطنه، نیز از قریحه طنزگویی بی‌بهره نبود. همان‌گونه که در تاریخ‌های مشروطه آمده است، میرزا جواد خان سعدالدوله، از رجال دیوانی که در آستانه انقلاب مشروطیت سمت وزارت تجارت را عهده‌دار بود، به دلیل مخالفت با عین‌الدوله صدر اعظم، مورد غضب قرار گرفت و تبعید شد و این جریان محبوبيت زیادی برای وی فراهم آورد به گونه‌ای که، پس از اعلان مشروطیت و تشکیل مجلس، وی از جمله سران مشروطه‌خواهان به شمار رفت و به اصطلاح میدان‌دار معرکه شد. با توجه به رواج مبالغه در همه امور در کشور ما، سعدالدوله را ابوالملّه (پدر ملت) خواندند. مع‌هذا، پس از چندی، میان او و سایر سران مشروطه‌خواهان، به دلایلی که شرح آن از حوصله این تحقیق خارج است، اختلاف افتاد و سعدالدوله، در منازعه میان مشروطه‌خواهان و محمدعلی شاه، جانب دربار را گرفت. عین‌السلطنه، با اشاره به این

جریان، در شرح میاجرای کودتای نیمه کاره توپخانه می نویسد:

چو به جوچه ایستاده و صحبت می کردند. و کلا را شاه احضار کرده بود و مدت طولانی با ابوالملک، غلط نوشتیم حالا «أم الدوله» یعنی سعدالدوله خلوت داشت. (همان، ص ۱۸۵۶)

همو، در جای دیگری، ضمن توضیح از تشکیل انجمن زنان، با لحنی طنزآلود از نقش تقی زاده و سید جمال واعظ و میرزا نصرالله ملک المتکلمین در آن محفل سخن گفته است. مخالفت وی با مشرب آنها از خلال سطون هویدا است:

انجمن از زن‌ها منعقد کرده‌اند در کوچه قاپچی‌باشی محله سنگلج، خانه ناظم دربار. همشیره میرزا فرج خان گل و بلبل، که قرة العین ثانی لقب دارد، با جمع دیگر از همان مؤسس این کاره شده‌اند. از طرف تقی زاده، که حالا مدیر انجمن آذربایجان است، تشخواه برای اثاثیه و تربیبات دیگر داده می‌شود. ماهی هز قدر هم خرج بشود آنها می‌دهند. جماعتی از زن‌ها را هم برده‌اند. یک روز ملیک یک روز آقا سید جمال آنجا رفته موعظه می‌کنند، آیه‌های حجاب را تفسیر می‌کنند، از مستوری و صدمه‌ای که به این واسطه به نسوان وارد می‌شود غصه‌ها می‌خورند، احادیث اخبار آنچه لازمه آن مجلس است بیان می‌دارند. (همان، ص ۲۰۰۹)

پی‌نوشت‌ها

(۱) یحیی ریحان، مؤسس و مدیر روزنامه فکاهی مشهور گل زرد که قریب یک دهه پس از اعلان مشروطیت در تهران انتشار یافته است، از سید اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال) به عنوان مقتدای خود یاد کرده و از اقبال بی‌سابقه مردم به نسیم شمال سخن می‌گوید.

(گل زرد، س ۱، ش ۱، ۲۷ شعبان ۱۳۲۶)

(۲) عبدالله مستوفی، که در دوران انتشار روزنامه هفتگی صوراسرافیل در سن پترزبورگ به سر می‌برد، در این باره می‌نویسد:

من در طهران نبودم که ازدحام مردم را در خرید این روزنامه ببینم ولی خودم در پترزبورگ روز می‌شمردم تا هفته سرآمده این چهار صفحه روزنامه به دستم برسد.

مقالات اساسی آن جدی و محکم و صحیح و با موازین علمی مطابق و «چرند و پرند» آن در شوخی و ظرافت به منتهی درجه بود. (مستوفی، ج ۲، ص ۲۴۹)

شاهزاده عین السلطنه، که نسبت به مشروطه خواهان به ویژه تندروان آشکارا نگرش منفی داشت، در چند جا از یادداشت‌های خود به «چرند و پرند» اشاره و از آن چنین یاد می‌کند:

روزنامه صور اسرافیل: اگر دست از یقه شریعت و اوهمات بردارد، از همه روزنامه‌ها بهتر است. خصوصاً «چرند و پرند» آن که لایق خواندن است. (سالور و افشار ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۸۲۰)
در یادداشت‌های روز دوم محرم ۱۳۲۶، با اشاره به مطالب «چرند و پرند» شماره ۱۷ صور اسرافیل می‌نویسد:

نویسنده این «چرند و پرند» میرزا علی اکبرخان قزوینی است که در مدرسه سیاسی تحصیل کرده جوان است و قلم ناقلانی دارد. چون قزوینی است امضاء (دخو) می‌کند... روزنامه صور اسرافیل فقط همان «چرند و پرند» ش مزه و خنده دارد. (همان، ص ۱۹۴۱)

۳) محیط طباطبائی تصویر جالبی از روزنامه ملا نصرالدین به دست می‌دهد:

ملا نصرالدین روزنامه مصور هزلی یا فکاهی بود که به مدیری و سردبیری جلیل محمدقلی زاده نخجوانی در سال ۱۳۲۴ هجری، مقارن اعلان مشروطه ایران، در شهر تفلیس، مرکز حکومت روسیه قفقاز، انتشار یافت. سال اول آن، در کشاکش محمد علی میرزا و مجلس، عرضه جولان اندیشه‌ها و قلم‌های تند دربار مشروطه ایران بود. روزنامه، که اجازه انتقاد امور داخل قفقاز را نداشت،... چون راجع به کار ایران از آزادی بیان بیشتری برخوردار بود، کاریکاتورهای رنگی و شعرها و ریشخندها و گوشه‌های زنده را در چهل و نه شماره خود انتشار داد... ملا نصرالدین در تحول و پیشرفت کاریکاتورنگاری و شعر انتقادی و فکاهی نویسی مطبوعات ایران، صدر مشروطه اثر فوق‌العاده‌ای بخشید. (محیط طباطبائی ۱۳۷۵، ص ۲۲۱)

محیط طباطبائی شیوه دهخدا در تدوین و نگارش بخش «چرند و پرند» روزنامه صور اسرافیل را اقتباس از نوشته‌های انتقادی روزنامه ملا نصرالدین خوانده و، به نظر وی، سید اشرف‌الدین حسینی نیز بنای نسیم شمال را بر سخنان طنزآمیز و شورانگیز صابر در همین روزنامه نهاده بود. (همان، ص ۲۲۰)

۴) ظاهراً مشکل گیل مدت‌ها پس از این دوره نیز دامن‌گیر اهالی مشهد بود. قریب یک دهه بعد شاعری به نام علی صدرالتجار شعر جالبی با مطلع

در فصل دی بشد به خراسان بهار گیل جاری است در معابر توس آبشار گیل

سروده و در روزنامه مشهور گل زرد (ش ۱۳۳۸، ص ۱۲) به چاپ رسانید.

منابع

الف) کتاب‌ها

- آخوندزاده، فتحعلی، الفبای جدید و مکتوبات، به اهتمام حمید محمدزاده، نشر احیاء، تبریز ۱۳۵۷.
آرین‌پور، یحیی، از صبا تا نیما، ج ۲، چاپ سوم، سازمان کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۵۴.

براون، ادوارد، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ج ۲، ترجمه محمد عباسی، کانون معرفت ۱۳۳۷.

تبریزی، جواد (۱۳۶۲)، اسرار تاریخی کمیته مجازات، انتشارات کویان، تهران.
جوادی، حسن و دیگران (۱۳۷۱)، رویارویی زن و مرد در عصر قاجار (دو رساله تأذیب النسوان و معایب الرجال)، نشر تاریخ زنان ایران، سن خوزه (امریکا).

بخارایی، فاروق (۱۳۸۰)، سیاست و اجتماع در شعر عصر مشروطه، دانشگاه تهران، تهران.

دولت‌آبادی، حاج میرزا حبیبی، حیات حبیبی، ج ۱، [بی‌نا]، تهران [بی‌تا].

سالور، مسعود و ایرج افشار (۱۳۷۶-۱۳۷۷)، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۲ و ۳، اساطیر، تهران.
صدر هاشمی، محمد، تاریخ جراید و مجلات ایران، ۴ جلد، چاپ دوم، انتشارات کمال، اصفهان ۱۳۶۳-۱۳۶۴.

کانساکوفسکی، خاطرات، ترجمه عباسقلی جلی، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۴.

کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، چاپ نهم، سازمان کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۵۱.

کهن، گوئل (۱۳۶۰-۱۳۶۲)، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، ج ۱ و ۲، آگاه، تهران.

مخیط طباطبائی، محمد (۱۳۷۵)، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، بعثت، تهران.

مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من: یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۲، چاپ دوم، انتشارات زوار، تهران ۱۳۷۱.

نورایی، فرشته (۱۳۵۳)، تحقیق در افکار میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله، سازمان کتاب‌های جیبی، تهران.

ب) مطبوعات

انجمن ملی ولایتی گیلان (رشت)؛ تمدن (تهران)؛ خورشید (مشهد)؛ خیر الکلام (رشت)؛ صبح صادق (تهران)؛

صور اسرافیل (تهران)؛ کشکول (تهران)؛ مجله استبداد (تهران)؛ نسیم شمال (رشت).

